



## ❖ ❖ انگار که بی وفا شده ای! ❖ ❖

دیگر به خاطر من ستاره ها را نمی شماری !

به خاطر من قید همه کس و همه چیز را نمی زنی!

چرا دیگر به خاطر من آن چشمهای زیبایت را خیس نمی کنی ، و گلهای

رنگارنگ باغچه را دسته دسته برآیم نمی چینی!

دیگر به خاطر من سر به بیابان نمی گذاری ، و خاطره های تلخ را از یاد نمیبری!

دیگر مثل گذشته با خواندن متنهایم اشک نمی ریزی، و هیچ احساسی نسبت به من

و عشق من و درد دلهایم نداری!

دیگر عکس مرا در آغوش نمی گیری و با آن درد دلهایت را نمی گویی!

دیگر صحبت از آینده و آن رویای شیرین به هم رسیدنمان نمی کنی!

دیگر نمی گویی که ای کاش در کنارم بودی و دستت در دستانم بود....

دیگر لحظه به هم رسیدنمان را در ذهنت به تصویر نمی کشی و حتی خواب آن لحظه های

شیرین را نمی بینی!

دیگر دائما نام مرا در زیر لبانت زمزمه نمی کنی و کلمه دوستت دارم را مثل گذشته ها

به زبان نمی آوری!

دیگر احساسات مرا نمی رستی و قلب مرا قبله دوم عبادتت قرار نمی دهی!

دیگر زمان گریه کردم چشمهای تو بارانی نمیشوند و دیگر قبل از لحظه ای که

صدای مرا بشنوی تپش قلبت تند تند نمیزند!

چرا دیگر به خاطر من ، به خاطر عشقت ، به خاطر آنکه سالهای سال به پایش سوختی

و ساختی محبت و امید هدیه نمیکنی؟

انگار که تو هم مثل همه بی وفا شده ای!

